

میخوانم شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و باقی خدا می که پروردگار عالمی است عمر و گفت ای برادرزاده من چهره این مطلوب در حجاب تو گفت
 و نقاب خیر دار امیرالمومنین فرمود که امر دیگر است اگر مباشر آن شوی ترا به باشد عمر و گفت آن که است امیرالمومنین فرمود که دست از محاربه اهل اسلام باز داشته
 بدبار خود بازگردی اگر هم محمد صلعم متشی شد و بر دشمنان خود غالب شد تو شرط امتداد بجای آورده باشی و اگر کار بر عکس بودی منازعت و مخالفت و جدال و قتال تو آنچه
 ترا مطلوب و مقصود باشد حاصل شود عمر و جواب داد که زمان قریش مرا به گویند سرگرم بر ایفای نذر خود تا در قدم دوست از آن باز داشته روی بوظل آورم و حال آنکه
 عمر و بعد از فرار معرکه بدر نذر کرده بود که تا انتقام از حضرت مقدس نبوی نکشد روغن دروغ نماند و چون امیرالمومنین متناع از التماس می تیرشاده کرد فرمود که این قضیه
 دیگر است عمر و پرسید که آن چیست امیرالمومنین گفت اینست که از اسب فرود آیی تا مقابله کنیم عمر و ازین سخن درخنده شده گفت این حصلتیست که کمان منبر دم که از دلیران
 عرب میگیرند از من التماس نماید باز کرده که تو در حدیث سنتی و مسنوز ترا در آن نیست که با مردان مرد در میدان بروی و بر او تکی گفت من کی ازین دو شیخ تو پیش علی بود
 یا عمر بن خطاب و قولی که گفت که نبی اعمام تو از تو بزرگتر است با کسالت باز کردی و با اتفاق اهل سیر عمر و گفت من دوست میدارم که خون تو بر دست من ریخته گردد و حال آنکه میان من
 و پدر تو قاعده محبت و اساس مودت است حکام داشت امیرالمومنین فرمود که اگر تو دوست میداری که خون مرا بریزی من دوست میدارم که خون ترا بریزم عمر و بن عبد
 ازین سخن نیک برانفت و از مرکب فرود آمده اسب خود را پی کرد و شمشیر خویش از نیام برکشیده از سر خشم و غضب بر امیرالمومنین حمله آورد امیرالمومنین از برای دفع
 سپر در سر کشید و آن تمهیلی پاک یعنی بر سر امیر زد که اگر بر کوه خار فرود آوری از پای در آندی و از شدت ضرب سپر منسحق شده سر مبارکش اندکی مجروح گشت اسب که چهره
 کار بیک ضرب دوز الفشار بدین حیث او را از بار سربک گردانید پوشیده نماند که آنچه در کیفیت قتل عمرو بن عبد و ده ثبت ثناء منقول از کتب سیر است و بعضی از تواریخ
 چنین بنظر در آمده که امیر و عمرو در حین مقابله با هم قرار دادند که میگیل ز جابین مبد و نیاید و از بدایت جاشت تا وقت زوال با استعمال آلت قتال اشتغال نموده
 بر یکدیگر طوفان یافتند و چون زمان محاربه امتداد یافت مرتضی علی با عمر و گفت که نه مقرر چنان بود که از طرفین کسی مباشرت در نشود عمر و گفت چه واقعت امیر فرمود اینک
 برادرت از عیب می آید و عمر و چون باز پس نگریست امیرالمومنین فرصت یافته تیغی بر روی راند متشابه که ران آن ملعون ازین جدا شد عمر و گفت مرا بفرستی جناب لایق است



فرمود که الحرب خدعه بعد از آن عمر و پای بریده خود را بجانب امیرالمومنین گذاخت و سر او را بر سر برادر او از بدن جدا ساخت و روی بدگران آورد و تیر کشید و چون
 قتل آمد امیرالمومنین با او از غم بگریه گرفت و رسول صلعم آواز گریه در اینگونه معلوم فرمود که صورت حال چیست بعضی گویند که از استماع آواز گریه طایفه از لشکر اسلام
 که بنظاره جنگ آمده بودند حضرت دانست که علی بغایت الهی عمر و را کشته است منقولست که بعد از کشته شدن عمرو بن عبد و ده ضرار بن الخطاب و مبیله بن ابی و سب
 معتمد قضی علی کردند و امیر نیز متوجه ایشان شد چشم ضرار که بر حدیث کار افتاد فرار برقرار اختیار کرد و چون از وی پرسیدند که سبب سرعت فرار تو چیست او جواب داد که در آن
 حال صورت مرگ معانید دیدم اما مبیله ساعتی در مقابل امیر باستیاد و عاقبت آسید الفغار با و رسیده و زره خویش گذاخته روی بگریه نهاد و نوفل بن عبد
 بن عمرو و در حین انزمام از پشت زین درنگ خندق افتاده مسلمانان سنگ را برایش کردند و او فریاد برآورد که بهتر ازین می توان گشت و مرتضی علی بروی ترجم نموده در خندق